

ایران و بریتانیا

مخبر موم

تغییر موازنه قدرت
در خلیج فارس

نوشته سردیس رایت

ترجمه دکتر عبدالرحمن
موشگ مهدوی

خلیج فارس به مدت ۱۵۰ سال از برکات صلح بریتانیایی برخوردار می‌شد که آن را از صحنه اخبار دور نگه می‌داشت. خلیج فارس منطقه‌ای باثبات بود و انگلستان هیچ کشور دیگری را تشویق نمی‌کرد که خود را در آن مشغول کند. تا زمان استقلال کامل کویت در ۱۹۶۱، هیچ نمایندگی بیگانه‌ای جز مأموران سیاسی انگلستان و کنسولهای آمریکا در ظهران و کویت در منطقه وجود نداشت. روزنامه‌نگاران عناصر نامطلوب بودند و در هر حال به رویدادهای جالب دیگر نقاط خاورمیانه مانند رویارویی اعراب و اسرائیل، نفوذ پیوسته شوروی به منطقه پس از ۱۹۵۵ و توطئه‌های جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر بیشتر علاقه نشان می‌دادند. در سراسر این دوران، بی‌اطلاعی عموم از خلیج فارس قابل توجه بود.

لیکن در سال ۱۹۷۱ دورویداد مهم خلیج فارس را در پر تو نور افکنها قرار داد؛ یکی اعلام این نکته از سوی دولت بریتانیا در ماه مارس بود مبنی بر اینکه در پایان آن سال به قرار دادهای خود با شیوخ خلیج فارس پایان خواهد داد و نیروهای مسلح خود را که بر اساس قرار دادهای مزبور در منطقه مستقر بودند فرا خواهد خواند؛ رویداد دیگر که بیشتر در ماههای ژانویه و فوریه ۱۹۷۱ رخ داده بود رویارویی سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و شرکت‌های نفتی در تهران بود که در آن اوپک پیروز شد. این بدان معنی بود که موازنه قدرت در آنچه مربوط به نفت است دگرگون شده و از آن پس در دست کشورهای تولیدکننده قرار گرفته است نه کشورهای مصرف‌کننده، که تا آن زمان مرسوم بود. اجازه دهید نخست نظری به صلح بریتانیایی بیفکنیم و ببینیم چگونه انگلستان تقریباً به مدت ۱۵۰ سال قدرت مسلط در خلیج فارس شد؛ موقعیتی که لرد کرزن در اثر کلاسیک خود، ایران و قضیه ایران، آن را چنین توصیف کرده است:

تأمین صلح و آرامش خلیج فارس در گذشته و حفظ وضع موجود آن، وظیفه انحصاری کشور ماست و مأمور مقیم بریتانیا در بوشهر تا این ساعت تنها داور است که مورد مراجعه و استمداد همه گروه‌هاست و مطابق مقررات عهدنامه‌ها مأموریت حفظ صلح در آبهای خلیج فارس به عهده اوست.

انگلستان به علت موقعیت خود در هند، در نخستین روزهای سده نوزدهم به دنبال لشکرکشی‌های تبسیه‌پی در برابر حمله‌هایی که از رأس الخیمه و نقاط دیگر ساحل عربی خلیج فارس به کشتیهای متعلق به آن کشور می‌شد، مواضع خود را تحکیم کرد و گسترش داد. عهدنامه‌هایی که انگلیسیها پس از این لشکرکشی‌ها با شیوخ عرب امضا می‌کردند بیشتر اوقات به محض انعقاد از سوی شیوخ عرب نقض می‌شد تا اینکه در سال ۱۸۵۳ یک عهدنامه صلح دریایی جامع و دائم با همه شیوخ در محلی که در آن هنگام ساحل و دزدان دریایی نامیده می‌شد و سپس ساحل متصل نام گرفت، به امضای رسید.

نظیر این عهدنامه که بر طبق آن دولت بریتانیا مسئولیت روابط خارجی و دفاع در برابر حمله بیگانه به شیخ نشینهای مختلف را بر عهده می‌گرفت با قطر، بحرین و کویت نیز منعقد شد و بر پایه آنها انگلستان تبدیل به قدرت مسلط در خلیج فارس شد و این موقعیت را تا سال ۱۹۷۱ حفظ کرد. توصیف کرزن از موقعیت بریتانیا با برخی اصلاحات تا آن تاریخ همچنان محفوظ بود. یکی از مهمترین اصلاحات این بود که از ۱۹۴۷ به بعد بوشهر دیگر مقر نمایندگی سیاسی مقیم نبود و محل این مأموریت به بحرین منتقل و وزارت خارجه در لندن مسئول اموری شده بود که تا آن تاریخ سرویس خارجی حکومت هند انجام می‌داد. با توجه به وظایف و وضع حقوقی نماینده سیاسی مقیم، او بیشتر وظایف یک فرماندار مستعمراتی را بر عهده داشت تا یک سفیر. گفتنی است که در این مدت طولانی نماینده مقیم در خاک ایران اقامت داشت.

هرگاه دولت ایران در سراسر سده نوزدهم ضعیف و در نیمه نخست سده بیستم گرفتار مسائل داخلی نبود، موقعیت انگلستان در خلیج فارس به این مدت طولانی دست نخورده باقی نمی‌ماند. در واقع روی کار آمدن رضاشاه پس از جنگ جهانی اول و فشار دولت ایران موجب گردید که موقعیت انگلستان سستی گیرد. برای مثال، به دنبال نبردی که در وایت‌هال میان وزارت خارجه و درباری از یک سو و وزارت هند از سوی دیگر در گرفت، دولت انگلستان موافقت کرد که ناوگان سلطنتی از پایگاههای کوچک خود در جزایر ایرانی قشم و

پایان سال ۱۹۷۱ منطقه را ترك خواهیم کرد.»
 در ژوئن ۱۹۷۰ حزب محافظه کار انگلیس به ریاست آقای ادوارد هیث با تردیدهای زیاد دربارهٔ عاقبت آن بودن تصمیم دولت سابق به مسند قدرت بازگشت. حکومت مزبور با نگرانی از مسایل حل نشدهٔ خلیج فارس، اهمیت حیاتی نفت آن، خطرهای باقی گذاشتن خلأ و شاید با به یاد داشتن پیشگویی لرد کرزن که گفته بود:

گزاره نیست اگر بگویم که جان و مال صدها هزار تن انسان تحت حمایت انگلستان در منطقهٔ خلیج فارس مصون از خطر است و هرگاه این حمایت از منطقهٔ مزبور سلب شود یا از میان برود، این دریا و سواحل آن به جای امنیتی که آن دولت فراهم ساخته است، دستخوش آشفتگی بی پایان خواهد شد.

تصمیم به ارزیابی دوبارهٔ مسئلهٔ تخلیه، به گونه‌ای عمیق گرفت. بدین منظور، سر ویلیام لوس فرماندار سابق عدن و نمایندهٔ سیاسی مقیم در خلیج فارس را که باز نشسته شده بود به کار فراخواندند و از وی خواستند بار ایزنی کامل یا شیوخ و دولت‌های منطقه، مسئله آینده انگلستان در خلیج فارس را دوباره ارزیابی کند. در مارس ۱۹۷۱ دولت بریتانیا پس از مطالعات فراوان تصمیم گرفت دست به اقدام بزند و در یکم دسامبر آن سال به عهدنامه‌های گوناگونی که مدت‌ها بر روابط ویژهٔ ما با شیوخ خلیج فارس حاکم بود پایان دهد. بدین سان، در نیمهٔ دسامبر، همهٔ نیروهای ما که به موجب قرار دادهای دوجانبه در خلیج فارس مستقر بودند فراخوانده شدند و آنجا را ترك کردند.

در آن هنگام مسئلهٔ بحرین حل شده بود و نیز ادعای ایران بر جزایر تنب و ابوموسی با ورود نیروهای ایرانی به ابوموسی با موافقت شیخ شارجه و تنب‌هایی موافقت شیخ رأس الخیمه و کشته شدن چند سرباز ایرانی به پایان رسیده بود. در نتیجهٔ تلاشهای سخت سر جفری آرتور آخرین نمایندهٔ سیاسی مقیم، سر ویلیام لوس و دیگران، شش کشور ساحل متصل در دوم دسامبر ۱۹۷۱ به منظور تأسیس امارات متحدهٔ عربی به یکدیگر پیوستند (هفتمین شیخ نشین رأس الخیمه بود که در فوریهٔ سال بعد به آنها ملحق شد. قطر و بحرین استقلال را برگزیده بودند).

هنگام چشم‌پوشی شد. انگلستان ترتیبی داد که موقعیت ویژهٔ خود را پس از جنگ جهانی دوم نیز حفظ کند، زیرا نه حکام ساحل جنوبی خلیج فارس و نه دولت ایران در ساحل شمالی، به هیچ وجه نگران رفتن انگلیسیها نبودند، چرا که دفاع خود را به بهایی ارزان تأمین می‌کردند. انگلستان به عنوان پلیس منطقه عمل می‌کرد و صلح و آرامش را برقرار می‌ساخت.

در همین حال، نفت که در سال ۱۹۰۸ با مقادیر تجارتهای در ایران کشف شده بود شروع به جاری شدن به بازارهای جهانی کرده و در نقاط دیگری هم علاقه جاری شدن را نشان داده بود. اهمیت نفت برای اقتصاد انگلستان بیش از هر چیز آن دولت را مصمم کرد که پس از آنکه در ۱۹۴۷ هند را ترك نمود و حتی پس از آنکه تصمیم گرفت در ۱۹۶۷ عدن را تخلیه کند، همچنان در خلیج فارس بماند. به نظر می‌رسید که تخلیهٔ این منطقه مترادف با بی‌ثباتی است. شیخ نشین‌ها (بحرین، قطر، کویت و هفت کشور ساحل متصل) به علت عهدنامه‌هایی که در سدهٔ نوزدهم با انگلستان بسته بودند، در عمل هیچ نشانه‌ای از گرایش به پیوستن به هر گونه اتحادیهٔ سیاسی یا اقتصادی کارآمد از خود نشان نمی‌دادند. شمار زیادی مسائل مرزی حل نشده میان آنها و همسایگان بزرگترشان وجود داشت: ادعای ایران نسبت به بحرین و جزایر تنب و ابوموسی در دهانهٔ باریک تنگهٔ هرمز، اختلاف عربستان سعودی با ابوظبی بر سر واحةٔ بوریمی و...

در سایهٔ این وضع نامطمئن و اهمیت رو به افزایش نفت خلیج فارس بود که حکومت کارگری انگلیس تصمیم گرفت نیروهای انگلیسی حتی پس از تخلیهٔ عدن در خلیج فارس بمانند. دولت بریتانیا به منظور اطمینان دادن به حکام خلیج فارس، در نوامبر ۱۹۶۷ یکی از وزیران مشاور خود را به منطقه فرستاد تا به همهٔ آنان از جمله شاه ایران اطلاع دهد که مصمم است تا زمانی که ضرورت دارد در خلیج فارس بماند و ثبات منطقه را حفظ کند. این خبر تقریباً همهٔ طرف‌های ذینفع را خوشحال کرد؛ ولی در حدود شش هفته بعد آقای هارولد ویلسون با تغییر دادن کامل سیاست خود، همان وزیر را که گارونوی رابرتس نام داشت به منطقهٔ خلیج فارس فرستاد تا به حکام عرب بگوید: «متأسفیم. ما در

● هرگاه دولت ایران در

سراسر سدهٔ نوزدهم ضعیف و در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم گرفتار مسائل داخلی نبود، موقعیت انگلستان در خلیج فارس به این مدت طولانی دست نخورده باقی نمی‌ماند. در واقع روی کار آمدن رضاشاه پس از جنگ جهانی اول و فشار دولت ایران موجب گردید که موقعیت انگلستان سستی گیرد.

با آن روابط تیره داشت، اتحاد شوروی آشکارا مصمم بود تا جایی که می تواند، از گزینش میان ایران و عراق در کشمکشهایشان پرهیز کند.

این سیاست به هنگام ورود نیروهای ایرانی به جزایر تنب و ابوموسی که فریاد اعراب تندرو را بلند کرد (ولی در دیگر کشورهای عربی نادیده انگاشته شد) و موجب قطع روابط دیپلماتیک عراق، هم با ایران و هم با انگلستان گردید و لیبی را وادار به ملی کردن سرمایه گذارهای انگلیس در نفت آن کشور کرد، آشکار شد.

عراق و دوستان تندرو آن، موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع کردند و این برای روسها که خود را قهرمان دفاع از کشورهای قریانی تجاوز امپریالیسم معرفی می کردند، بهترین فرصت بود. اما به جای آن، در نشست شورای امنیت برای رسیدگی به این موضوع، یک دیپلمات نسبتاً دون پایه را فرستادند که با دشواری توانست بیطرف بماند.

اما باید خاطر نشان ساخت که اتحاد شوروی در آوریل ۱۹۷۲ یک قرارداد ۱۵ ساله با عراق بست که بر پایه آن سالیان دراز تأمین کننده جنگ افزار برای عراق شد و در ساختن پایگاه دریایی ام القصر در منتهی الیه خلیج فارس به آن کشور کمک کرد. در عین حال شوروی روابط نزدیکی با ایران داشت، از جمله یک موافقتنامه اقتصادی ۱۵ ساله؛ شوروی مفاد بزرگی از گاز طبیعی از راه یک خط لوله ۱۲۰۰ کیلومتری از خوزستان تا شهر مرزی آستارا در ساحل دریای خزر از ایران وارد می کرد و نخستین کارخانه ذوب آهن ایران را در نزدیکی اصفهان می ساخت و نیز شاه با وجود فرستنده رادیویی با اصطلاح مخفی که از خاک شوروی به زبان فارسی بر ضد رژیم ایران سخن پراکنی می کرد، چهار بار به شوروی رفته بود. با وجود وابستگی های ایران به غرب، روسها ترتیبی داده بودند که هم با تهران و هم با بغداد روابط دوستانه داشته باشند. اعلامیه مشترکی که پس از آخرین سفر شاه به شوروی در اکتبر ۱۹۷۲ منتشر شد، بیان می داشت: «ایران و اتحاد جماهیر شوروی اعتقاد را سخ خود را به اینکه مسائل مربوط به منطقه خلیج فارس باید بوسیله کشورهای منطقه و بر پایه منشور ملل متحد و بی هرگونه دخالت خارجی حل و فصل شود، ابراز می دارند.»

همچنین انگلیسیها يك قرارداد دوستی با امارات متحده عربی بستند که بر پایه آن در حالی که بریتانیا دیگر مسئول دفاع و روابط خارجی امارات نبود، تعهد می کرد که به هنگام نیاز، مورد مشورت قرار گیرد و ۱۷۰۰ پیش آهنگ عمانی را به عنوان هسته مرکزی نیروی دفاعی در اختیار آن کشور قرار دهد؛ گروهی از مستشاران نظامی را برای آموزش نیروی نظامی امارات بفرستند؛ به نیروی پلیس امارات کمک کند و به پیشرفت آن کشوریاری رسانند. در ۹ دسامبر، امارات متحده عربی با پیروی از بحرین و قطر به عنوان يك کشور مستقل و دارای حاکمیت ملی به عضویت سازمان ملل متحد درآمد.

بدین سان، موقعیت ویژه ای که از دیرباز در خلیج فارس داشتیم پایان یافت. تا آن تاریخ دولت بریتانیا موازنه نیروها در خلیج فارس را حفظ کرده بود؛ اکنون چه کسی خلأ را پر می کرد؟ گرچه آمریکاییان منافع نفتی بزرگی در منطقه داشتند و از خروج انگلیسیها اظهار تأسف می کردند، روشن ساخته بودند که به هیچ وجه قصد ندارند جای انگلیسیها را بگیرند، هر چند این کار مورد موافقت اهالی محل قرار گیرد، که بی گمان چنین نمی بود. لیکن با حاکم بحرین درباره استفاده از تسهیلات دریایی که تا آن زمان در اختیار ناوگان سلطنتی می گذاشت توافق کردند. این موافقتنامه آمریکاییان را قادر ساخت که ناو سرفرماندهی خود را در منامه نگهدارند و به باز دیدهای دریایی ناوگان خود که هر از چندی از خلیج فارس صورت می گرفت سرویس بدهند.

با توجه به چشمداشت تاریخی روسیه به بندری در آبهای گرم خلیج فارس و آرزویی که مولوتف در ۱۹۳۹ به ریبن تروپ درباره منطقه نفوذ شوروی در «راستای کلی خلیج فارس» ابراز داشته بود، نامزدی اتحاد شوروی برای جانشینی انگلستان، در مقایسه با ابر قدرت دیگر، محتمل تر به نظر می رسید. ولی شوروی در عمل نمی خواست با ایران که از ۱۹۶۲ روابطش را با آن سخت بهبود بخشیده بود، در افتد. شاه در فرصتهای گوناگون به جهانیان هشدار داده بود که پس از خروج انگلستان هیچ کس جز قدرتهای ساحلی مسئول امنیت خلیج فارس نخواهد بود. با وجود روابط نزدیک مسکو با بغداد که سالها بود ایران

● شوروی در عمل نمی خواست با ایران که از ۱۹۶۲ روابطش را با آن سخت بهبود بخشیده بود، در افتد. شاه در فرصتهای گوناگون به جهانیان هشدار داده بود که پس از خروج انگلستان هیچ کس جز قدرتهای ساحلی مسئول امنیت خلیج فارس نخواهد بود. با وجود روابط نزدیک مسکو با بغداد که سالها بود ایران با آن روابط تیره داشت، اتحاد شوروی آشکارا مصمم بود تا جایی که می تواند، از گزینش میان ایران و عراق در کشمکشهایشان پرهیز کند.

در ژانویه ۱۹۵۹ گفتگوهای محرمانه درباره پیمان عدم تجاوز با شوروی را آغاز کند. ولی تا پایان ۱۹۶۵ طول کشید که قانون تقویت نیروهای مسلح ایران به مجلس تقدیم شود.

از آن هنگام به بعد، بودجه دفاعی ایران هر سال افزایش یافت تا اینکه در ۱۹۷۳ به ۲۸ درصد بودجه بی سابقه ۲/۸۸ میلیارد لیره‌ای کشور رسید. نیروهای ایرانی بیشتر بوسیله ایالات متحده آمریکا و انگلستان با پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی از جمله جنگنده بمب افکن‌های فانتوم اف-۴، جنگنده‌های اف-۵ و ۷۰۰ هلیکوپتر بل و ۸۰۰ تانک چیفتن (بیش از آنچه در کل ارتش بریتانیا وجود داشت) مسلح شده بودند.

در همان حال یک پایگاه دریایی در بندر عباس ساخته شده بود که بنا بود تبدیل به فرارگاه نیروی دریایی توسعه یافته و روزآمد شده ایران گردد؛ در حالی که پایگاه تازه‌ای برای هر سه نیرو در چابهار، نزدیک مرز پاکستان و در حاشیه اقیانوس هند، در دست ساخت بود.

افزایش توان نظامی ایران، بدگمانی‌هایی در برخی از کشورهای عرب و دیگر کشورها درباره انگیزه‌های ایران پدید آورد. به اعتقاد من، ایران در آن هنگام هیچ گونه جاه طلبی ارضی در خلیج فارس یا نقاط دیگر نداشته است. سیاست ایران در مورد خلیج را امیر عباس هویدا نخست‌وزیر در نطقی که در آوریل ۱۹۷۳ در انجمن مطبوعات بین‌المللی در لندن ایراد کرد، صادقانه تشریح کرد:

اجازه دهید سیاست ایران در خلیج فارس را تشریح کنم. تاکنون دو نکته بسیار مهم بر این سیاست حاکم بوده و در آینده نیز خواهد بود: نخست، خلیج فارس و دریای عمان مرز جنوبی ما را تشکیل می‌دهد و دوم، آنها شاهرگ‌هایی هستند که از راه آنها روزی پنج میلیون بشکه نفت ایران می‌گذرد و در سالهای دهه ۱۹۸۰ بیش از ده میلیون بشکه خواهد گذشت. هیچ کس، دست کم در ایران، منکر منافع مشروع کشورهای ساحلی خلیج فارس در این آبراه دریایی نیست. کشورهای مزبور شامل عراق هم می‌شوند که با حدود ۴۰ کیلومتر مرز آبی در خلیج فارس یکی از کشورهای ساحلی به‌شمار می‌رود و باید تا

در حالی که نه دولت ایالات متحده آمریکا و نه اتحاد جماهیر شوروی می‌خواستند خلأیی را که انگلستان باقی می‌گذاشت پر کنند، پس چه کسی می‌توانست؟ نگاهی به مساحت و ساختار شیخ‌نشینهای نواستقلال نشان می‌داد که آنها در وضعی نیستند که چنین مسئولیتی را عهده‌دار شوند. کویت که در سال ۱۹۶۱ استقلال یافته و از نفت غنی بود، در آن زمان جمعیتی برابر ۷۵۰/۰۰۰ نفر داشت. بحرین ۲۰۰/۰۰۰ نفر، قطر ۱۹۰/۰۰۰ و امارات متحده عربی ۱۸۵/۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. عربستان با جمعیتی بین پنج تا شش میلیون نفر هنوز در سده بیستم زندگی نمی‌کرد و تازه رفته رفته به مسائل خلیج فارس توجه نشان می‌داد. عراق (با ۱۰ میلیون جمعیت) می‌خواست نقش مهمی در خلیج فارس بازی کند و شهرت داشت که فعالیت‌های خرابکاری بر ضد رژیم‌های منطقه را تشویق می‌کند. اما از آن رو که در گیر مسائل داخلی بود، در وضعی قرار نداشت که بتواند با ایران که در آن هنگام قدرت برتر در خلیج فارس بود به چالش برخیزد.

ایران به علت جمعیت ۳۱ میلیونی، پیشرفت اقتصادی در دهه پیش و توان نیروهای مسلح خود، بی‌چون و چرا قدرت برتر در خلیج فارس به‌شمار می‌رفت؛ ولی چون اینکه کشوری غیر عرب بود، برای برخی از کشورهای عربی دشوار بود که این برتری را به رسمیت بشناسند.

ایران بی‌گمان خود را جانشین بریتانیا در منطقه می‌دانست، بی‌شتر به علت نقشی که در دوران هخامنشیان و ساسانیان و پس از آن در دو سوی خلیج فارس بازی کرده بود.

حتی پیش از آنکه بریتانیا تصمیم خود به رفتن از عدن را اعلام کند، شاه ایران چنان که گویی نوشته بر دیوار می‌دید که باید روزی جای انگلستان در خلیج فارس را بگیرد، تصمیم به تقویت نیروهای مسلح خود گرفته بود. او در مه ۱۹۷۳ به خبرنگار مجله نیوزویک گفت: «در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ اندیشیدن به این مسئله را آغاز کرده و به این نتیجه رسیده بوده است که انگلستان نمی‌تواند برای همیشه نقش ژاندارم منطقه را بازی کند.» احتمال می‌رود انگیزه او در آن هنگام، سرخوردگی عمیق از سازمان پیمان مرکزی (ستو) بوده باشد که باعث شد

● با وجود وابستگی‌های ایران به غرب، روسها تریبی داده بودند که هم با تهران و هم با بغداد روابط دوستانه داشته باشند. اعلامیه مشترکی که پس از آخرین سفر شاه به شوروی در اکتبر ۱۹۷۲ منتشر شد، بیان می‌داشت: «ایران و اتحاد جماهیر شوروی اعتقاد را سخ خود را به اینکه مسائل مربوط به منطقه خلیج فارس باید بوسیله کشورهای منطقه و بر پایه منشور ملل متحد و بی‌هرگونه دخالت خارجی حل و فصل شود، ابراز می‌دارند.»

جایگزینی نفت نخواهد بود. شرکت شل که در این گونه مسائل بیش از هر دولت یا شرکتی اطلاع داشت ارزیابی کرد که نیاز جهان آزاد به انرژی در سال ۱۹۸۵ به قرار زیر تأمین خواهد شد:

(درصدهای سال ۱۹۷۱ در پراکنش آمده است)

انواع نفت سنگین	۱۲٪	(۲۱)
انواع نفت سفید و بنزین	۵۲٪	(۵۲)
گاز طبیعی	۱۶٪	(۱۸)
برق آبی	۶٪	(۶)
برق هسته‌ای	۱۰٪	(۱)

به سخن دیگر، در ۱۹۸۵ که مصرف انرژی در مقایسه با ۱۹۷۱ دو برابر خواهد شد، هنوز نفت برای تأمین ۵۴ درصد مصرف جهان غیر کمونیست مورد نیاز خواهد بود.

این نفت از کجای می‌بایست تأمین شود؟ اروپا در حدود ۶۰ درصد، ژاپن در حدود ۹۰ درصد و آمریکا در حدود ۴ درصد نفت خود را از خاورمیانه تأمین می‌کرد. برآورد شده بود که چون ایالات متحده آمریکا در ۱۹۷۰ فقط ۲۰ درصد از نیازهای نفتی خود را وارد می‌کرد و بیشتر آن از نیمکره غربی بود، در ۱۹۸۰ ناچار خواهد بود اندکی بیش از این مقدار وارد کند که دو سوم آن از خاورمیانه خواهد بود؛ جایی که یک سوم ذخایر نفتی جهان آزاد در آن منطقه قرار دارد. در ۱۹۸۵ نه نفت دریای شمال و نه نفت آلاسکا در بهترین شرایط بیش از ۵ تا ۱۰ درصد نیازهای اروپا و هشت درصد نیازهای آمریکا را تأمین نخواهد کرد. در آن هنگام احتمال نمی‌رفت هیچ منبع نفتی عمده دیگری کشف شود، هر چند اکتشاف نفت همچنان ادامه داشت. این بدان معنی بود که در هر حال تا ۱۹۸۵، خاورمیانه و بویژه کشورهای خلیج فارس عامل کلیدی در تأمین تقاضاهای سیری‌ناپذیر اروپا و ژاپن و آمریکا خواهند بود، بی‌آنکه از کشورهای در حال توسعه‌ای چون هند نام ببریم که تقاضاهایش برای نفت همچنان رو به افزایش بود.

در نخستین ماههای ۱۹۷۱، مذاکرات اولیه در تهران نشان داد که از آن پس بازار نفت در دست فروشندگان قرار دارد و زمام موازنه قدرت در مذاکرات نفت از دست کشورهای مصرف‌کننده و شرکت‌های نفتی بین‌المللی خارج شده و به

جایی که وضع طبیعی آن کشور ایجاب می‌کند، به این عنوان با آن رفتار شود.

ولی ما نمی‌توانیم هر گونه خرابکاری که امنیت تنگه هرمز یا آزادی کشتیرانی در خلیج فارس را به خطر می‌اندازد تحمل کنیم و نخواهیم کرد. این شاه‌رگ باید به‌روی بازرگانی بین‌المللی باز بماند و ما در ایران تصمیم و توان آن را داریم که آن را باز نگه داریم. اقیانوس هند نیز که هم مرز با دریای عمان است، برای ایران اهمیت حیاتی دارد.

باید به خاطر داشت که در آن دوران ایران برخلاف عراق و عربستان فاقد لوله انتقال نفت به دریای مدیترانه بود؛ از آن رو همه نفت ایران - که درآمد آن ستون فقرات اقتصاد کشور را تشکیل می‌داد - می‌بایست مانند دیگر محصولات اقتصادی آن کشور از راه خلیج فارس و با کشتیهای نفتکش حمل شود.

گرچه شاه گفته بود مایل است کشورهای ساحلی خلیج فارس «گونه‌ای پیمان همکاری مشترک مانند ناتو یا یکدیگر داشته باشند» (نیوزویک، ۲۱ مه ۱۹۷۳) هیچ نشانه‌ای از چنین حرکتی دیده نمی‌شد، هر چند در آن هنگام روابط ایران با عربستان و دیگر کشورهای ساحلی خلیج فارس، به استثنای عراق، صمیمانه بود. به هر روی، شاه می‌گفت خواه با پیمان و خواه بی‌پیمان، همچنان که به درخواست سلطان عمان برای کمک در رویارویی با شورشیان ظفار پاسخ مثبت داده است، به درخواست کمک هر یک از کشورهای خلیج فارس برای مقابله با خرابکاری یا حمله خارجی پاسخ خواهد داد، زیرا برای ایران جنبه حیاتی دارد که با رژیمهای دشمن در سواحل آن سوی خلیج فارس روبرو نباشد.

عامل دیگری که موجب تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس در ۱۹۷۳ شد، نفت آن منطقه بود.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ گفتگوهای زیادی درباره بحران انرژی جریان داشت و مسئله اساسی این بود که در ۱۹۸۵ نیاز جهان آزاد به انرژی دو برابر خواهد شد و دست کم تا آن تاریخ، دیگر منابع انرژی مانند هسته‌ای، برق آبی یا خورشیدی قادر به

● عراق در دهه

۱۹۷۰ می‌خواست نقش مهمی در خلیج فارس بازی کند و شهرت داشت که فعالیتهای خرابکاری بر ضد رژیمهای منطقه را تشویق می‌کند. اما از آن رو که درگیر مسائل داخلی بود، در وضعی قرار نداشت که بتواند با ایران که در آن هنگام قدرت برتر در خلیج فارس بود به چالش برخیزد.

در تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس بود. پیش از آن، ایران در نتیجه توافق در اوایل آن سال با شرکتهای عضو کنسرسیوم که در آن کشور فعالیت داشتند، این کار را کرده بود.

با توجه به این دگرگونی‌ها، کسی نمی‌توانست از نفت به عنوان یک عامل سیاسی غافل بماند، هر چند کسانی آن را دست کم می‌گرفتند. ولی واقعیت این بود که در سال ۱۹۵۶ به هنگام بحران سوئز، اعراب صدور نفت به انگلستان و فرانسه را تحریم کردند و دوازه در ۱۹۶۷ انگلستان و آمریکا به علت همکاری ادعایی با اسرائیل در جنگ شش روزه مورد تحریم نفتی قرار گرفتند. نمی‌دانم آیا روزی اعراب به اندازه کافی با هم متحد خواهند شد که نفت را به عنوان حربه‌ای برای وادار کردن آمریکا و دیگران به تغییر سیاستهایشان در قبال اختلاف اعراب و اسرائیل به کار گیرند یا نه. دو عامل، این احتمال را به نسبت پیش از سال ۱۹۷۱ افزایش داده است: نخست، تخلیه خلیج فارس از نیروهای انگلیسی، شیخ نشینهای عرب منطقه را بطور کامل تحت تأثیر سیاستهای عربی قرار داده است. دوم به زودی افزایش درآمدهای نفت آنها را قادر می‌سازد که ماهها و حتی سالها بی‌درآمد نفت به تحریم ادامه دهند.

باید امیدوار بود که ایران بتواند اختلافهای خود با عراق را فیصله دهد و نقش کلیدی در حفظ ثبات منطقه بازی کند. در مورد نفت، اکنون قدرت در دست کشورهای تولیدکننده است و بی‌همکاری صمیمانه آنها، خطر اینکه جهان آزاد با کمبود نفت روبه‌رو شود وجود خواهد داشت. بنابراین بر کشورهای عمده مصرف کننده فرض است که همیشه باب گفتگو با کشورهای تولیدکننده را باز نگه دارند، زیرا هر دو گروه سخت به حفظ و تداوم جریان نفت نیازمندند. و سرانجام اینکه بر کشورهای تولیدکننده نفت فرض است که سازمان رقیبی برای اوپک تتراشند زیرا این کار جز ناراحت کردن دیگران نتیجه‌ای نخواهد داشت؛ به جای آن شاید بتوانند از راه سازمان همکاری و پیشرفت اقتصادی اروپا در پاریس که آمریکا و ژاپن نیز در کنار اروپاییان در آن حضور دارند درباره تقسیم نفت مورد نیاز خود در برابر آغاز روند افزایش قیمت، به مذاکره بپردازند.

کشورهای تولیدکننده انتقال یافته است. نتایج مذاکرات بعدی با اوپک درباره مسئله مشارکت و بهای نفت به دنبال کاهش ارزش دلار، این وضع را که ما ناگزیر از پذیرفتن آن شدیم، تأیید کرد. یکی از نتیجه‌گیری‌ها این بود که بهای نفت مصرفی ما همچنان افزایش خواهد یافت؛ دیگر اینکه تازمانی که توافق عام میان کشورهای مصرف کننده حاصل شده است، احتمالاً بر سر نفت خلیج فارس رقابت در خواهد گرفت که نشانه‌های آن نیز از قبل پدیدار شده بود. یک احتمال دیگر این بود که کشورهای تولیدکننده الگوی لیبی و کویت را در محدود کردن تولید به منظور حفظ ذخایر نفتی خود دنبال خواهند کرد که هیچ کدام از آنها نامحدود نخواهد بود. در مورد افزایش بهای نفت، هدف تولید بیشتر لزوماً دنبال نخواهد شد زیرا به استثنای ایران و عراق، تولیدکنندگان بزرگ نفت در خلیج فارس به زودی پول بیشتری از فروش نفت به دست خواهند آورد که می‌تواند برای پیشرفت یا دفاع یا اجرای برنامه‌های جاه طلبانه در شیخ نشینها یا کشورهای بی‌آب و علف هزینه شود.

موضوع مازاد درآمدهای نفتی، تبدیل به یک مسئله عمده شده بود. تولیدکنندگان نفت روز به روز کمتر راغب به انباشتن پولهای خود در بانکهای لندن یا نیویورک یا نقاط دیگر می‌شدند، مگر اینکه مطمئن شوند پولشان به شیوه‌های سودآوری به کار خواهد افتاد و در برابر کاهشهای پی‌درپی دلار مصون خواهد ماند. این کار به نوبه خود نیازمند روابط نزدیکتر میان تولیدکنندگان عمده و کشورهای مصرف کننده بود تا هر طرف بتواند به ثبات و پیشرفت پیوسته دیگری علاقه داشته باشد. این مسئله فوری بود و نیاز به مطالعه دقیق از سوی نهادی مانند صندوق بین‌المللی پول و نیز دولت‌ها و شرکتهای نفتی داشت.

من بیشتر به موافقتنامه‌های مشارکت که در پاییز سال قبل با برخی از کشورهای عضو اوپک در ریاض منعقد شده بود، اشاره کردم. بر پایه موافقتنامه‌های مزبور کشورهای تولیدکننده ۲۵ درصد منافع را از شرکتهای نفتی که در خاک کشورهایشان فعالیت داشتند دریافت می‌کردند و این مبلغ تا سال ۱۹۸۵ تا ۵۱ درصد افزایش می‌یافت. بدین سان، در آن تاریخ مهارت به دست آنها می‌افتاد که یک چرخش دیگر

● شاه می گفت خواه با

پیمان و خواه بی پیمان، همچنان که به درخواست سلطان عمان برای کمک در رویارویی با شورشیان ظفار پاسخ مثبت داده است، به درخواست کمک هر یک از کشورهای خلیج فارس برای مقابله با خرابکاری یا حمله خارجی پاسخ خواهد داد، زیرا برای ایران جنبه حیاتی دارد که بارژیمهای دشمن در سواحل آن سوی خلیج فارس رو به رو نباشد.